

علل توسعه اقتصادی در آسیای جنوب شرقی

احمد نقیب زاده *

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

سلمان صادقی زاده

کارشناسی ارشد جامعه شناسی سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۳ - تاریخ تصویب: ۸۸/۱۲/۱۶)

چکیده:

همگی ما تاکنون عبارت "معجزه آسیای جنوب شرقی" را بارها شنیده‌ایم. در فضایی که نظریه‌های وابستگی و نظام جهانی، رویکرد قالب داشتند، کشورهای این حوزه سریع‌ترین رشد اقتصادی تاریخ جهان را تجربه کردند. به باور بسیاری از محققین، کشورهای این منطقه با تقدم بخشیدن به توسعه اقتصادی و به تعویق انداختن سایر جنبه‌های توسعه به این مهم نایل آمده‌اند. در این مقاله ما بر آنیم جنبه‌های مختلف این موضوع را بررسی کرده و نشان دهیم که توسعه اقتصادی در این منطقه نه تنها همراه با توسعه فرهنگی و اصلاحات سیاسی بلکه تا حدود زیاد نیز ناشی از موارد مزبور بوده است. در این راستا، چارچوب و ببری توسعه را اتخاذ کرده ایم تا نشان دهیم جنبه‌های مختلف توسعه کاملاً اندرکنش داشته و تنها بر بستری مساعد از فرهنگ توسعه یافته و نظام سیاسی اصلاح ساختار شده، امکانپذیر است.

واژگان کلیدی:

آسیای جنوب شرقی، توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، منابع انسانی، اصلاحات سیاسی، نخبگان سیاسی، رانت

مقدمه

امروزه بحث از استراژی های توسعه از اساسی ترین مباحث در حوزه علوم سیاسی است و کشورهای جهان سوم هر کدام در راستای خروج از حاشیه ی نظام جهانی استراتژی های توسعه ای متنوعی را اتخاذ کرده و برخی از آنها کنفرانس هایی مهم نظیر کنفرانس باندوگ (۱۹۵۵) را تشکیل دادند (تیورمند، ۱۳۳۵، ۱). با این حال پارادایم، توسعه در حوزه پاسیفیک چشم گیرترین موفقیت را کسب کرده است. از آنجا که کشور ما نیز در حال توسعه محسوب می شود مذاقه در این ارتباط می تواند الگویی مناسب را پیش روی ما قرار دهد.

بخش اول : متغیرهای سیاسی توسعه

چارچوب نظری اتخاذ شده در مقاله ی چارچوبی وبری است که با انحراف آگاهانه از اقتصاد سیاسی انگلیسی بر ضرورت بررسی حیات اقتصادی در چارچوب تکامل تاریخی فرهنگ به عنوان یک کل تکیه دارد. با توجه به نقش حیاتی سیاست و مهم ترین کارگزار آن یعنی دولت به این مقوله خواهیم پرداخت. سیمای بارز روابط دولت و جامعه در آسیای شرقی و جنوب شرقی در تقابل گسترده با آفریقا، توانایی دولت در ارتقاء جایگاه خود به مثابه نیروی مستقل و بالاتر از گروه ها و طبقات اجتماعی است. این ظرفیت و توانایی از ترکیب شرایط تاریخی مختلف بر می خیزد که از آن جمله می توان به گستره جنبش های انقلابی و واکنش های اقتدار گرایانه، ضعف زمین داران و سرمایه داران، نبود طبقه کارگر در بخش اعظم منطقه، بهم ریختگی ناشی از استعمار ژاپن یا اشغال آن در پی اخراج ژاپنی ها و الگوی رقابتی پس از آن بین قدرت های خارجی اشاره کردند. آدریان لفتویچ (Adrian Leftwich) با مطالعه موارد معدود رشد اقتصادی در سی سال گذشته در کشورهای جهان سوم، یک ویژگی خاص را در میان دولت های این کشورها کشف کرده است و از این دولت ها با عنوان "دولت های توسعه خواه ملی" یاد می کند. طبق گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۲ تعدادی انگشت شمار از کشورهای جهان سوم توانسته اند نرخهای رشد بیش از ۴ درصد را بین سال های ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ را تجربه کنند که این کشورها عبارتند از بوتسوانا (۸/۴ درصد)، کره جنوبی (۷/۱ درصد)، تایوان (۷ درصد)، سنگاپور (۶/۵ درصد)، چین (۵/۸ درصد)، اندونزی (۴/۵ درصد)، تایلند (۴/۴ درصد) و مالزی (۴/۴ درصد). همانطور که مشاهده می شود جدا از کشور آفریقایی بوتسوانا سایر کشورها از حوزه پاسیفیک هستند. بر آنیم که نشان دهیم که عامل سیاست در غالب یک دولت توسعه خواه نیروی حرکت توسعه پایدار را در این منطقه فراهم آورده است. اهمیت نقش دولت در پیشبرد کشور از سوی دانشمندان مختلف مورد اشاره قرار گرفته است. مثلاً هانتینگتون (Huntington) بر اهمیت حیاتی توسعه ای تمرکز قدرت در یک نظام سیاسی

بوروکراتیک تاکید داشته است وی چنین دولتی را در راستای تخریب سیاسی نیروهای اجتماعی، منافع، آداب و رسوم و نهادهای که توسعه را عقب نگه داشته و با نوسازی مخالفت می کنند ضروری می داند (هانتینگتون، ۱۹۶۸، ۱۴۲-۱۴۱). به طور کلی میتوان مدل دولت توسعه خواه را در شش شاخص سنجید. ۱- گروهی از نخبگان توسعه خواه قاطع؛ ۲- استقلال نسبی؛ ۳- بوروکراسی اقتصادی سالم؛ ۴- جامعه مدنی نونهال؛ ۵- مدیریت موثر منافع اقتصادی غیردولتی؛ و ۶- سرکوب و مشروعیت و حسن عملکرد.

گذشته از تحقیقات آدریان لفت ویچ، وو کومینگز (Woo Cumings) در اثر خود یعنی «اقتصاد سیاسی رشد در آسیای شرقی» نشان می دهد که چگونه کنترل و کانالیزه کردن رانتها در جوامع در حال توسعه می تواند کلید پیشرفت و جهش اقتصادی این کشورها باشد. وی به موفقیت کشورهای حوزه پاسیفیک در انجام این مهم اشاره کرده است. برای مثال در کره جنوبی توزیع قدرت سازمانی مانع از این می شد که افراد غیرمرتبط با سیاست صنعتی این کشور از رانت های سرمایه داران در حال ظهور، مستقل از علائق و محاسبات رهبری سیاسی، حفاظت کنند (Cumings, 1998). کره جنوبی یکی از موفق ترین کشورها در استفاده از رانت های به وجود آمده در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در جهت استراتژی نیل (catch up) بوده است. از آنجا که در کره جنوبی مراکز پراکنده سازمانی و سیاسی وجود نداشت که بتوانند رانت های باز توزیعی را قبضه کنند این امکان برای قدرت سیاسی مرکزی فراهم بود تا با هدایت این رانت ها، استراتژی هویچ و چماق را به منظور تحریک سرمایه گذاری پی گیری نماید. به طور کلی، سیاست کلان تا دهه ۹۰ میلادی در کره را می توان "سیاست صنعتی" نامید. در این دوران، اولویت دولت در حمایت از سرمایه داری داخلی و هدایت آن در راستای صنعتی کردن کشور به همراه پرهیز از ادغام اقتصادی در فضای جهانی شدن است. اما آرام آرام و در دهه ۱۹۹۰ این سیاست جای خود را به آزادسازی داد و در مرحله گذار به اقتصاد درهای باز نیز دولت نقش خود را به خوبی ایفا کرد.

همین طور جامو (Jomo) یکی از محققین برجسته در مطالعه فرایند توسعه در پاسیفیک با بررسی موردی مالزی، اهمیت متغیرهای سیاسی را در روند رشد این کشور نشان می دهد. وی معتقد است: ثبات سیاسی در این کشور امکان جذب سرمایه گذاری های برخوردار از فناوری پیشرفته را به این کشور می داد. راه حل های سیاسی متمرکز همراه با رانت های گسترده، منبع طبیعی دسترسی برای باز توزیع به کشور مالزی داد تا تقاضاهای بازتوزیعی داخلی را برآورده سازد. در نتیجه به شرکت های چندملیتی دارای فناوری پیشرفته اطمینان داده شد که از رانت های شومپیتری جهانی شدن در مالزی محافظت خواهد شد و اینکه امکان تسخیر آنها بوسیله قدرت های سیاسی منطقه وجود نخواهد داشت. این اقدام در تمایل به تغییر مکان

بسیاری از این بنگاه‌ها به سوی تبدیل شدن به پناهگاهی برای نیروی کار ارزان و دور زدن کشورهای چوچون هند که نیروی کار ماهر هم داشت؛ نقش داشته‌اند. جای شگفتی نیست که تا پیش از بحران مالی ۱۹۹۷، شرکت‌های چندملیتی در مالزی، صادرات و فرایند کسب فناوری را به میزانی بیشتر از آنچه در اکثر کشورهای دیگر در حال توسعه فراهم شده بود، پیش بردند. هر چند نظام بازتوزیعی متمرکز مالزی، برای مدتی با رشد سریع این کشور سازگار بود، اما پویایی کمتر نسبت به نظام سیاست صنعتی کره جنوبی داشت چون اغلب بازتوزیع‌ها در مالزی در ارتباط با طبقات میانی صورت می‌گرفت. لذا این کار، منابعی را که می‌توانست برای شتاب گرفتن انباشت اولیه به سرمایه‌داران منتقل شوند، محدود می‌کرد. به طور کلی، پیشرفت فنی در مالزی بر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به جای تحریک سرمایه‌های داخلی استوار بود. با این حال با توجه به پی‌کردنی سیاسی داخلی مالزی جای تردید است که یک نظام سیاست صنعتی شبیه کره جنوبی در این کشور اجرا شدنی بوده باشد. دولت مالزی با تقاضاهای بیشتر برای بازتوزیع مواجه بوده و به نظر می‌رسد نظام متمرکز رانت‌های بازتوزیعی واکنشی کارآمد به این تقاضاها بوده است.

در تایلند نیز متغیرهای سیاسی نقشی مهم در هدایت رانت‌ها، کنترل نسبی فساد و جهت‌دهی به اقتصاد داخلی داشتند. نخستین وجه مشخصه نظام رانت جویی تایلندی، درجه نسبتاً پایین انتقالات رانتی بازتوزیعی بود که کارآفرینان سیاسی غیر سرمایه‌دار آن را سازماندهی می‌کردند. چون رهبران جناح سرمایه‌دار مشروعیت اجتماعی قومی، مذهبی یا دیگر زمینه‌های ایدئولوژیک برای تقاضای رانت‌های بازتوزیعی را نداشتند؛ لذا رانت‌های انتقالی به صورت سرمایه اولیه انباشت می‌شدند. دومین وجه مشخصه نظام رانت جویی در تایلند، رقابت شدید بین جناح‌های تحت کنترل سرمایه‌داران بود. نزاع سیاسی (political fray) بین شماری از سرمایه‌داران، منعکس‌کننده توسعه تجارت و بازرگانی در تایلند بود. رقابت شدید سیاسی بین جناح‌های سرمایه‌دار در تایلند مانع از آن می‌شد که نظام سیاسی برای مدت طولانی بوسیله یک جناح کنترل شود. بنابراین، هر چند هزینه‌های رانت جویی به شکل فساد و پیروگرایی بالا بود اما عملکرد اقتصادی بلند مدت این کشور خوب بود؛ زیرا نتایج رانت جویی نهایتاً به صورت انباشت اولیه سریع سرمایه و نیز به صورت تمایل سرمایه‌داران جدید به ورود به بخش‌های دارای رانت‌های بالا تبلور یافت. یک عامل کلیدی که تضمین‌کننده کارایی این نوع نظام رانت جویی در تایلند بود، ماهیت فناوری بود که سرمایه‌داران تایلندی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ اقتباس کرده بودند. تایلند در بخش‌هایی نظیر نساجی، الواسازی و پردازش غذا فناوری‌هایی را به دست آورد که ضمن داشتن صرفه‌های مقیاس محدود، مستلزم کسب رانت‌های گسترده نبود. در این شرایط، رانت‌ها تنها برای تحریک و

شتاب بخشیدن به انباشت اولیه مفید بودند و اگر این هدف حاصل می شد، کاهش رانت ها در این بخش ها از نظر اجتماعی پذیرفتنی بود. البته زمانی که به حفظ و مدیریت رانت های مفید نیاز بود مثلاً در مواردی که گسترش فراگیر با نظارت و سازوکارهای تنظیمی، لازم بود؛ کاهش رانت ها اتفاق نیفتاده است. اما همراه با حرکت تایلند به طرف بخش های با فناوری پیشرفته تر لازم خواهد بود که اصلاحاتی در این مقولات صورت گیرد.

نتیجه مهم این بحث این است که نظم رانت ها و فرایند رانت جویی نقش اساسی در توسعه شتابان سرمایه داری در کشورهای آسیای داشته است. ایجاد رانت ها نه تنها برای انباشت اولیه و آموزش حیاتی بود؛ بلکه رانت های انتقالی نیز برای حفظ ثبات سیاسی ضروری بود هر چند پیامد های سیاسی این انتقالات در کشورهای مورد بحث کاملاً متفاوت بوده است. نقش رانت ها در توسعه اقتصادی این کشورها زمانی برجسته می شود که تاکید را روی دوره ی بعد از بحران مالی اواخر دهه ۱۹۹۰ بگذاریم. ژرفای این بحران موجب شد تا بسیاری از اقتصاددانان بلاهای اقتصادی فوری در منطقه را به نظام های رانتی که معمولاً آن را به عنوان سرمایه داری رفیق بازانه (crony capitalism) تعریف می کردند، مرتبط کنند. این بحران ریشه در جریان های سرمایه ای سفته بازانه ای داشت که به طور کافی تنظیم نشده بودند. قصور در تنظیم می تواند به واسطه اعتماد زیاد سیاست گزاران صورت گرفته باشد؛ اما این قصور همچنین می تواند بوسیله فشارهای رانت جویانه از جانب گروه های ذی نفع مالی نیز تشدید شده باشد. در نهایت کشورهای منطقه موفق شدند با کنترل جریان رانت ها، منابع مالی را برای انباشت اولیه سرمایه بسیج نمایند. اگر رشد اقتصادی مستلزم رانت های رشد افزا و نه از بین بردن همه رانت ها باشد؛ در این صورت، کشورهای دارای رشد بالا همواره رانت هایی خواهند داشت و بنابراین ناگزیر از زندگی کردن با رانت جویی خواهند بود (حسین خان مشتاق، ۱۳۸۶، ۲۴۴-۲۴۳). به زبانی ساده باید گفت مشکل اساسی کشورهای جهان سوم در ایجاد نهادها و سازمان ها برای حفظ و باز تولید رانت های موثر در تسریع روند انباشت اولیه و به طور همزمان جلوگیری از رانت جویی ارزش کاه است.

تاکنون در بحث از متغیرهای توسعه نشان دادیم که چگونه فرایند های سیاسی در تلفیق منابع اجتماعی و به واسطه متخصصین اجرایی ایفای نقش کرده اند. از آنجا که کشورهای حوزه پاسیفیک از نظر فقر منابع معدنی و مواد اولیه و حتی توسعه ارضی شرایطی بسیار نزدیک به هم دارند و پیش برد توسعه در چنین شرایطی مستلزم مدیریت علمی و دقیق است، متغیرهای سیاسی این جوامع را باید یکی از نقاط عظیم توسعه در این منطقه دانست. زمان شناسی و درایت بالای رهبران این کشورها و نیز احساس به ضرورت پیشرفت از هر کدام از این رهبران نمادی از مهارت، جسارت و قدرت تطبیق با مقتضیات زمان ساخته است.

مثلاً با نگاهی اجمالی به سنگاپور این نکته کاملاً هویدا خواهد شد. در این کشور طی سه دهه پس از استقلال در سال ۱۹۵۹، نخستین نسل رهبران این کشور اقتصاد آن را از حالت اقتصادی سببی به یکی از چهار ببر اقتصادی منطقه تبدیل کردند. در نخستین سند برنامه این کشور توسعه منابع انسانی در اولویت قرار گرفت و همچنین افزایش سطح زندگی جامعه جزء اساسی کوشش های رهبری جامعه شد. در سند دوم هدف اصلی علم، تکنولوژی، تحقیق و توسعه برای انتقال سنگاپور به سطح کشورهای پیشرفته قابل مقایسه با اروپایی غربی و ایالات متحده امریکا طی یک دوره زمانی ۳۰ ساله بود تا جایی که تولید ناخالص داخلی این کشور در سال ۲۰۰۰ به میزان ۱۶۰ میلیارد دلار، واردات آن در سال ۱۹۹۸، ۱۶۹/۸ میلیارد دلار و صادرات این کشور در همین سال بالغ بر ۱۸۳ میلیارد دلار و میزان ذخیره ارزی در سال ۲۰۰۰ در جایگاه پنجم دنیا بوده است (فاطمه هادی وش، ۱۳۸۱، ۱۲۱-۱۲۰).

رهبران سنگاپور با تاکید بر صنعتی شدن و استفاده از تکنولوژی های کاربر و نیز بازسازی ساختارهای اقتصادی و سیاست افزایش صادرات و نیز فراهم کردن جذب سرمایه گذاری خارجی، حجم تولید ناخالص ملی این کشور را از ۵ میلیارد دلار به ۵۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ افزایش دادند. سنگاپور با مساحتی کمتر از ۷۰۰ کیلومتر مربع و استقلال سیاسی کمتر از ۵۰ سال به واسطه دانش رهبران و بهره گیری از تجربیات بین المللی و فراهم کردن شرایط مطلوب علمی و منطقی توسعه از هر حیث جایگاهی برتر در بین کشورهای تازه صنعتی شده پیدا کرده است (نوریان، ۱۳۸۶، ۱۵۴).

بخش دوم: متغیرهای فرهنگی توسعه

مفهوم توسعه به لحاظ اپیستمولوژیک (معرفت شناسانه) مفهومی مدرنیستی است و تا حدود بسیار از منطق درونی واحد برخوردار است. در این بخش از مقاله می خواهیم اهمیت ابعاد فرهنگ مدرنیستی اقتباس شده در منطقه را در راستای اهداف توسعه ای برشماریم. در اینجا لازم است میان دو مقوله ی مدرنیسم و مدرنیته تفاوت قائل شویم؛ چرا که مدرنیته ظواهر برخاسته از اندیشه مدرن را منعکس می کند که بیشتر جنبه ی مادی و عینی دارد. اما مدرنیسم مفهومی مستقل است که در برگیرنده ی اندیشه های بنیادین سیوررتی نظیر آزادی فرد، برابری و غیره است. در اینجا می خواهیم نشان دهیم که مدرنیته شکل گرفته در حوزه پسیسیفیک، ریشه در مدرنیسم و بازتولید برخی از کانال های جامعه پذیری سیاسی داشته است. این خود به تغییر در نگرش ها، رویکردها، ایستارها و ارزش های جامعه نسبت به مسائلی چون پیشرفت، توسعه، ملیت و غیره متکی بوده است. متغیرهای فرهنگی توسعه به شش شاخص مختلف تقسیم می شوند که عبارتند از:

۱- توسعه انسانی

توسعه انسانی در منطقه تا حدود زیاد برگرفته از الگوی موفق توسعه انسانی در ژاپن بوده است. برخی اوقات فراموش می شود که ژاپن حتی در زمان اصلاحات میجی در نیمه قرن نوزدهم، هنگامی که هنوز صنعتی شدن در آنجا رخ نداده ولی طی دهها سال در اروپا ادامه داشت، نرخ باسوادی بالاتر نسبت به اروپا داشت. توسعه اقتصادی ژاپن به کمک توسعه منابع انسانی مرتبط با فرصت های اجتماعی ایجاد شده، صورت گرفت. بنابراین، معجزه آسیای پاسیفیک در کشورهای دیگر این منطقه به میزان بسیار بر پیوندهای علی مشابهی مبتنی بود (آمارتیا سن، ۱۳۸۰، ۵۱). معمولاً کشورهای منطقه در نخستین گام خود به دنبال گسترش توده ای آموزش و سپس مراقبتهای بهداشتی رفتند و در بسیاری از موارد این کار را پیش از آنکه موانع فقر عمومی را برطرف کند، صورت دادند. در واقع، آنها رفع فقر فکری را بر رفع فقر مالی ترجیح دادند. همانطور که هیرومیتسوایشی (hiromitsu ishi) یادآورد شده است اولویت کاربرد توسعه انسانی بویژه به تاریخ اولیه توسعه اقتصادی ژاپن در عصر میجی (۱۹۱۱-۱۸۶۸) باز می گردد. آموزش هدفمند و گسترده در این جوامع موجب انباشت سرمایه ی اجتماعی هنگفت شد که نه تنها بر انباشت سرمایه ی مالی تقدم زمانی داشت بلکه خود از طریق تاثیر بر فرهنگ اقتصادی و ارتقا آن زیربنای لازم برای توسعه ی اقتصادی بعدی را فراهم ساخت. سرمایه ی اجتماعی عبارت است از مجموعه ارزش ها، هنجارها، رویکردها و ایستارهایی که از طریق فرایندهای جامعه پذیری سیاسی در میان افراد درونی شده و از این گذر اجزای مختلف نظام اجتماعی را به هم پیوند می زند و عملکرد آنها را هماهنگ و همسو می نماید و همچون سیمان آجرهای مختلف ساختمان اجتماع را به یکدیگر پیوند می دهد. بنابراین، سرمایه ی اجتماعی یکی از پیش شرط های اساسی توسعه محسوب می شود که بدون آن سرمایه مالی یا شکل نمی گیرد و یا در صورت شکل گرفتن در بستر توسعه ای هدایت نخواهد شد. از دیگر مواردی که در توضیح عامل توسعه انسانی باید خاطر نشان شود هماهنگی نظام آموزشی این نکته به بهترین وجه در پس سخنان دکتر مهاتیر محمد نخست وزیر مالزی هویدا می شود. وی می گوید: «ما می توانیم از طریق برنامه ریزیهای اقتصادی و اجتماعی به پیشرفت های مادی قابل ملاحظه دست یابیم. ولی حقیقت خشک و خشن موجود این است که تمام ثروت های مادی که ما انباشته ایم ممکن است به یکباره از دست برود... اگر نتوانیم مجموعه ای از ارزش های معنوی و اخلاقی را به میان مردمی که باید این ثروت ها را اداره کنند، بکشانیم و به ذهن و فکر رفتارهای آنها منتقل سازیم». در این منطقه رابطه ی آموزش و پرورش با دولت در چارچوبی تعریف شده است. به این معنی که آموزش و پرورش با شناخت دقیق از نوع نیازهای دولت به آموزش در تخصص هایی می پرداخت که مورد نیاز عرصه اقتصادی بوده

است. شفافیت میان این دو حوزه خود عاملی برای انتقال هر چه سالم تر این پیامها از نظام آموزشی و به عکس بوده است. بنابراین، آموزش و پرورش نیازهای صنعت را تامین می‌کرد و صنعت نیز در مقابل آموزش و پرورش را در این زمینه یاری می‌کرد.

۲- اجماع نظری در سطح کلان

نخستین گام به سوی توسعه در هر جامعه، اجماع نظری میان نخبگان بر نامطلوب بودن وضعیت موجود و اتفاق نظر در راستای تغییر این شرایط است. به طور کلی توسعه یافتگی به تفاهم میان سه حوزه ی نخبگی بستگی دارد: صاحبان قدرت، صاحبان ثروت و صاحبان اندیشه. این نخبگان باید به همزیستی مسالمت آمیز دست یابند و اهداف مشترک و منافع همگونی را شکل دهند تا تکلیف عمومی جامعه نیز روشن شود. این فرمول چه در غرب و چه در خاور دور مشاهده می‌شود. نخبگان پراکنده نمی‌توانند جامعه‌ای منسجم ایجاد کنند. هماهنگی، همسویی و هم‌نگری میان نخبگان فکری و نخبگان ابزاری (صاحبان قدرت و ثروت) است که مهمترین قرارداد اجتماعی در مسیر توسعه یافتگی تلقی می‌شود. تشکل در سطح نخبگان، ضرورت تشکل جامعه را فراهم می‌کند. در چنین شرایطی اصطلاحاً تشکل اجتماعی توسعه به وجود آمده است. تشکل اجتماعی خود فرایندی است که بعد از تصمیم‌گیری و شروع به اقدام، ممکن است بیش از یک قرن به طول بیانجامد (Robert Putnam, 1976, 28-30). آنچه به طور کلی در جهان سوم وجود دارد جامعه به معنای مکانیکی آن است. تشکل اجتماعی به معنای ساده و سطحی آن در تمدن‌های قدیم بشری نیز وجود داشته است؛ اما تشکل اجتماعی جدید از وسعت و پیچیدگی بیشتر برخوردار است. نظریه پردازان مهم غربی مانند هربرت اسپنسر و امیل دورکیم، از جمله متفکرینی بودند که در پرداختن به مفهوم تشکل اجتماعی نقشی بسزا ایفا کرده‌اند (paul meadows, 1967, 77-104).

۳- تساهل قومیتی

یکی از مسائل مهم که در منطقه به وجود آمد و شرایط را برای تسریع روند پیشرفت اقتصادی مهیا ساخت، افزایش میزان تساهل قومیتی و پذیرش اقوام از سوی یکدیگر در منطقه بود. همانگونه که جان نیزبیت در اثر خود (آسیا به کجا می‌رود) نشان داده است، پذیرش اقلیت‌های چینی تبار در کشورهای آسیای جنوب شرقی، موتور محرکه توسعه در منطقه محسوب می‌شده است. پویایی رشد خارق العاده آسیا را نمی‌توان بدون بررسی سراسری چینی تباران ماورا دریاها درک کرد. این اقلیت‌های چینی که از بزرگ‌ترین کارآفرینان دنیا هستند، آنطور که از برآوردهای موجود بر می‌آید، بین ۳-۲ تریلیون دلار دارائی دارند. در کشورهای

پرتحرک آسیای جنوب شرقی، چینی تباران ثروت‌هایی عظیم را کنترل می‌کنند که هیچ تناسبی با جمعیت آنها ندارد. در مالزی، چینی تباران ۳۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند ولی ۶۱٪ کل اقتصاد کشور را در دست دارند. در اندونزی ۳/۵٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند و ۷۳٪ اقتصاد کشور را در دست دارند. در تایلند ۱۰٪ چینی، ۸۱٪ اقتصاد کشور را کنترل می‌کنند و در فیلیپین تنها ۲٪ کنترل نیمی از اقتصاد کشور را در دست دارند. برخی از تاریخ‌نگاران تا به آنجا پیش می‌روند که می‌گویند: اقتصادهای آسیای جنوب شرقی به یک معنا در اجاره چینی تباران قرار دارد و مردم اصلی این کشورها در اداره امور دولتی متمرکز شده‌اند (نزیبت، ۱۳۸۵، ۳۱-۳۲). این چینی تباران را نمی‌توان دولت-ملت محسوب کرد، بلکه آنها شبکه‌ای مرکب از زیرشاخه‌های گوناگون هستند که رقابتی شدید میان خود آنها وجود دارد. این الگوی جدید نوعی صورت بندی متفاوت در چارچوب اقتصاد جهانی محسوب می‌شود. این اقوام چینی به دلیل فرهنگ تساهل‌نگر قومی که از آن یاد کردیم به خوبی از سوی کشورهای میزبان پذیرفته شده و در فرهنگ آنها جذب شد. تا آنجا که بعضاً به مقامات سیاسی مهم دست یافته‌اند که از آن جمله می‌توان به نخست وزیر فقید تایلند «چو آن لیک پای» (Chu an lik pai) و نخست وزیر بعدی «بانهاران سیل پارکا» (Bnharan silparka) اشاره کرد. رئیس جمهوری پیشین فیلیپین «کوآزون آکینو» (Kuazan Akino) هم نمونه‌ای دیگر از همین قبیل است. در واقع نخبگان کشورهای حوزه پاسیفیک با رویکردی پراگماتیستی اقلیت قومی سرمایه‌دار و کارآفرین چینی را با آغوشی باز پذیرفتند. این مساله از پس گفته‌های لی کوان یو، کاملاً به چشم می‌خورد. وی می‌گوید: «... اشتباهی بزرگ خواهد بود اگر کارآفرینان سنگاپوری در یکی از بزرگ‌ترین تحولات عصر ما مشارکت نداشته باشند... و ما مسلماً دیوانه خواهیم بود اگر شبکه‌های قومی چینی تباران را برای دستیابی به فرصت‌ها و خوشه چینی از آنها به کار نگیریم». این تساهل در برابر سایر اقوام نیز صادق بوده است تا جایی که لی، از کارآفرینان هندی، پاکستانی و عرب می‌خواهد که در سنگاپور مقیم شوند و به عنوان سفیران تجارتي سنگاپور در سرزمینهای خود عمل کنند و البته سنگاپور بهترین خطوط هوایی و بهترین زیرساخت‌های ارتباطی و زیرساختی در منطقه را در اختیار آنها قرار داد. وی البته دیگران را دعوت می‌کند که مدل چینی تباران را بپذیرند.

۴- ناسیونالیزم توسعه

همانطور که می‌دانیم مسئله‌ی دولت-ملت سازی یکی از فرآیندهای اصلی در تسهیل و تکوین امر توسعه محسوب می‌شود و نخستین بحرانی است که دولت مدرن باید آن را سپری نماید. لوسین پای معتقد است: نخستین بحران در مسیر تکوین توسعه سیاسی بحران هویت

است. در اروپا و بعد از قرون وسطی مردم در برابر این پرسش چالش برانگیز قرار گرفتند که در اولین وحله متعلق به حکومت الهی کلیسا هستند یا به یک ملت واحد تعلق دارند. در پی پاسخ به این پرسش بود که دولت-ملت جایگزین فئودالیت قرون وسطی شد. به طور کلی دو نوع ناسیونالیسم در اروپا شکل گرفت. ابتدا و در پی انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ ناسیونالیسم فرانسوی نضج گرفت که ملت را بر اساس پیوندهای تاریخی مشترک، خاطرات مشترک و فرهنگ و زبان مشترک شناسایی می‌کرد. سپس ناسیونالیسم آلمانی بود که ملت را مجموعه ای از افراد دارای نژاد واحد تلقی می‌کرد که به لحاظ خونی با یکدیگر پیوند خورده اند. اساسا ناسیونالیسم با تجمیع نیروهای ذهنی و عینی پراکنده در جامعه در حول ایده ی ناسیون، پتانسیلی نیرومند را در جهت ایجاد پیشرفت و ترقی فراهم آورد. لذا کشورهای جهان سومی می باید در نخستین گام این اثرزوی را از طریق تکوین فرایند دولت-ملت سازی ایجاد نمایند و در آسیای حوزه پاسیفیک شاهد موفقیت در انجام این هستیم. اما به عقیده ی نگارنده ناسیونالیسم شکل گرفته در این منطقه ناسیونالیزمی از جنس آلمانی و یا فرانسوی نبوده است. این ناسیونالیسم ویژگی منحصر به فرد خود را داراست چرا که نه بر اساس یک تاریخ مشترک و نه بر اساس یک نژاد مشترک بلکه بر پایه ی یک هدف مشترک بنا شده است و این هدف مشترک دست یافتن به توسعه است. ما این ناسیونالیزم را راه سوم ناسیونالیزم نامیده ایم.

۵- فمینیسم توسعه

این متغیر با پنج متغیر نخست متفاوت است چرا که متغیرهای فرهنگی پیشین نسبت به مقوله ی توسعه اقتصادی تقدم زمانی داشته‌اند اما رابطه این متغیر با متغیر اقتصادی رابطه ای بر هم کنشی است. به این معنا که به همان میزان که فمینیسم (feminism) توسعه در موفقیت توسعه ی اقتصادی نقش داشته است، رشد و توسعه اقتصادی نیز به تشدید روند فمینیسم یاری رسانیده است. ورود شتاب آلود زنان به عرصه ی اقتصادی آسیای در حقیقت معلول هم جوشی شرایط و روندهای بود که در مجموعه شور و شوق زنان را برای بهره گیری از فرصت های جدید به سرعت افزایش داد. در این زمینه سه عامل مهم وجود داشت: ۱- فرصت های تازه: رشد شتاب گونه اقتصاد آسیا و جمعیت ناچیز بسیاری از قطب‌های جدید اقتصادی (سنگاپور با کمتر از ۳ میلیون جمعیت هنگ کنگ با ۵/۵ میلیون، مالزی با ۲۰ میلیون) به معنای کمبود نیروی انسانی و اشتغال کامل بود. علاوه بر این بسیاری از کمپانی های بین المللی هم به نیروی کار محلی احتیاج داشتند؛ ۲- آموزش: بسیاری از زنان آسیای با فرصت های گسترده که نظام آموزشی برای آنها فراهم آورد صلاحیت علمی لازم را برای ورود به چرخه اقتصاد کسب کردند. این نسل جدید زنان دیرتر ازدواج می کنند و اگر ازدواجی پیش بیاید فرزندان

کمتر هم دارند. در شانگ‌های ۸۵ درصد از زوجها ترجیح می‌دهند فقط یک بچه داشته باشند و در ۷۰ درصد این خانوارها، زنان هستند که تصمیم می‌گیرند؛ ۳- تکنولوژی: راه یابی به رویدادهای جهانی از طریق رسانه‌های بین‌المللی، درحقیقت پنجره‌ای را در برابر دیدگان زنان آسیایی گشود که نسل قبلی آنها حتی تصور آن را هم نمی‌کردند. تکنولوژی جدید در محیط کار، کوچک‌ترین تمایزی بین زن و مرد قائل نیست. در واقع، سرعت زیاد ورود زنان آسیای به دنیای تولید، کمبود شدید استعدادها، تحصیل کرده را تعدیل کرد و اینگونه شرایط را برای ایجاد توسعه اقتصادی مهیا ساخت.

۶- پولاریزه شدن سطوح مختلف جامعه

این قسمت را با سوالی چالشی آغاز می‌کنیم آیا راه و رسم کنفوسیوسی خانواده محور و جامعه محور است که با نفی فردگرایی (individualism) موجب جهش‌های حیرت‌انگیز اقتصادی شده است یا افزایش اندیویدوالیسم و گسترش فرایند پولاریزاسیون همراه با عدول از ارزش‌های کنفوسیوسی موتور محرکه توسعه بوده است؟ اگر به شرایط اجتماعی نوین در منطقه نظری بیافکنیم خواهیم دید که صدق گزاره دوم درست است. بر خلاف نظر برخی که نقش آیین کنفوسیوس را با نقش آیین پروتستانیسم در توسعه جهان غرب مقایسه می‌کنند؛ اساساً آیین آیین جوهره‌ای متفاوت دارد. فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama) مولف پایان تاریخ و آخرین انسان می‌گوید: «جوهر آیین کنفوسیوسی هرگز کیفیت سیاسی نداشته است بلکه نوعی خانواده‌گرایی شدید بوده است که برتر از عنوان روابط اجتماعی دیگر، از جمله روابط با مقامات سیاسی، به حساب می‌آمد». از سویی دیگر، شرایط در چند دهه ی اخیر حاکی بر چرخش از فرهنگ اقتدارگرایانه و پدرسالار کنفوسیوسی به سوی فرهنگی متساهل تر است. «به حرف پدرت گوش کن» یکی از آموزه‌های مهم کنفوسیوس است، که اعتبار مطلق خود را از دست داد و اکنون بنابر فرهنگ فردگراتر به وجود آمده پدر نیز باید در برابر پسر پاسخگو باشد. بنابراین در این منطقه به موازات گسترش و رشد ضلع اقتصادی لیبرالیسم شاهد تقویت ضلع فرهنگی آن نیز هستیم و همین پدیده خود به یکی از زیرساخت‌های مهم توسعه‌ای در منطقه مبدل شده است. چرا که آزادی فردی همواره یکی از مهم‌ترین علل شکوفایی استعدادها، فرد به مثابه ی نخستین سکوی توسعه بوده است.

نتیجه

در یک جمع‌بندی کلی از مباحث مطرح شده باید گفت؛ هرچند که دولت و متغیرهای سیاسی نقشی بسزا در توسعه اقتصادی منطقه داشته‌اند اما هرگز به تنهایی این نقش را ایفا

نکرده‌اند. در واقع کانالیزاسیون نیروهای سیاسی و ارگانیزاسیون مطلوب نهادهای اجرایی و بوروکراتیک، همه و همه تنها بر بستر مساعد فرهنگ توسعه خواه ممکن بوده است. بنابراین، پارادایم توسعه در آسیای حوزہ‌ی پاسیفیک، صرفاً دولت محور و صرفاً جامعه محور نبوده است؛ بلکه حاصل سنتزی ظریف میان متغیرهای فرهنگی توسعه و متغیرهای سیاسی توسعه بوده است که به عقیده‌ی ما متغیرهای فرهنگی توسعه بیش از آنکه متاثر از متغیرهای سیاسی توسعه باشند، بر آنها تاثیر گذارده‌اند و از این لحاظ بر آنها تقدم زمانی نیز داشته‌اند. چرا که تا زمانی که تقاضا برای توسعه در سطح نظام اجتماعی به حد کافی نرسد انرژی لازم برای توسعه در سطح نظام سیاسی تجمیع نخواهد شد. در واقع، نظام سیاسی برآمده از نظام اجتماعی است و از این رو، هویت آن عصاره‌ی هویت جامعه است و تا زمانی که نظام اجتماعی معیارهای فرهنگی توسعه را نداشته باشد نمی‌توان انتظار داشت دولتی توسعه خواه از آستین غیب برآید و معجزه‌ای خلق کند. دولت و جامعه در آسیای حوزہ‌ی پاسیفیک دائماً در فرایندی اندر کنشی قرار داشته‌اند که به تقویت عناصر طرفین منجر شده است. مثلاً عنصر توسعه‌ی انسانی همانگونه که با تحویل دادن تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های توانمند به دولت موجب تقویت هویت توسعه‌ی آن شده، خود به واسطه‌ی برنامه‌های آموزشی دولت در جهت گسترش سوادآموزی بازتولید شده است. می‌توان اینگونه برداشت کرد که دولت و جامعه به مثابه‌ی دو پا از یک بدن واحد هستند و هیچ یک نمی‌تواند بدون همراهی دیگری فاصله‌ی زیادی را طی کند.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی :

۱. استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۲) *جهانی سازی و مسائل آن*، ترجمه‌ی حسن گلریز، تهران: نشر نی.
۲. باتامور، تی، بی (۱۳۶۹) *نخبگان و جامعه*، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳. تیشوا، رولا (۱۳۳۶) *کشورهای جنوب شرق آسیا*، ترجمه‌ی غلامعلی سرمد، تهران: انتشارات شبگیر.
۴. حسین خان، مشتاق (۱۳۸۶) *رانت‌ها، رانت‌ها، رانت‌ها*، ترجمه‌ی محمد خضری، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
۵. سریع القلم، محمود (۱۳۸۲) *عقلانیت و آینده‌ی توسعه یافتگی در ایران*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۶. سن، آمارتیا (۱۳۸۰) *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه‌ی احمد موثقی، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی.
۷. مند، تیبور (۱۳۳۵) *دنیایی ممکن*، ترجمه‌ی مهرگان، تهران: انتشارات گام.
۸. موثقی، احمد (۱۳۸۷) *اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه نیافتگی*، تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ.
۹. نوریان، عبدالحسین (۱۳۸۶) *نخبگان دموکراسی و توسعه*، تهران: نشر نوآور.

۱۰. یزبیت، جان (۱۳۸۵) *آسیا به کجا می رود؟*، ترجمه ی ناصر موفقیان، تهران: موسسه ی تحقیقات و توسعه ی علوم انسانی
۱۱. وبر، ماکس (۱۳۷۳) *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری*، ترجمه ی پریسا منوچهری و عبدالکریم رشیدیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. هادی وش، فاطمه (۱۳۸۱) *کتاب سبز سنگاپور*، تهران، انتشارات وزارت خارجه.

ب. خارجی:

1. Cumings , Woo (1998) **Political Economy of Growth in East Asia**, London , Oxford University Press.
2. Kuhnle ,stein and Olsson, Hort(2000)"**The Coming of East And South East Asian Welfare State**",journal of European social policy,10,162.
3. Kusno ,A.(1998)"**Beyond The Post Colonial: architecture & political culture in Indonesia**", public culture,10,pp.549-575.
4. Meadows , Paul(1967) **The Metaphors of Order ,in sociological theories :inquiries & paradigms** ,edited by Lewellyn Gross, New York: harper & row, pp: 77-104.
5. Putnam, Robert(1979) **The Comparative Study of Political Elites**, New York: Perentice Hall, pp: 28-30.
6. Seers, Dudley(1979) **The Meaning of Development** , in Lehman David(ed.)Development Theory: four critical studies , London : Crass.
7. Todaro , Michael (1997) **Economic Development in The Third World: An Introduction to the Problems & Policies in a Global Perspective**, London & New York: Longman
8. Vale, L. J.(1992) **Architecture, Power & National Identity**. New Haven, CT: Yale University Press.
9. Yeoh, B.S.A.(2001)" **Postcolonial Cities**", Progress in Human Geography, 25 ,pp.456-468.
10. Yeoh , B.S.A(2005)" **The Global Cultural City?**, Urban Studies, Vol.42, pp.945-958

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"موانع بین المللی رشد همگرایی در اروپای باختری"، سال ۶۹، شماره ۲۵ - "یک کتاب و یک بینش"، سال ۷۰، شماره ۲۶؛ "تحولات نظام حزبی در انگلستان"، سال ۷۱، شماره ۲۸؛ "نظریه دیپلماتیک - استراتژیک در روابط بین الملل"، سال ۷۲، شماره ۳۰؛ "بازاندیشی امپریالیسم در روابط بین الملل"، سال ۷۴، شماره ۳۴؛ "بررسی تأثیر بین الملل"، سال ۷۲، شماره ۳۰؛ "بررسی تأثیر تحولات اقتصادی، اجتماعی بر زندگی حزبی در جوامع پیشرفته صنعتی"، سال ۷۸، شماره ۴۳؛ "شیعه و منازعات سیاسی خاورمیانه"، سال ۷۹، شماره ۴۷؛ "سیاست های اشتغال دولت فرانسه در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰: منطق و جهت های اساسی"، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ "بازخوانی نظم برخاسته از معاهدات و ستفالی"، سال ۸۳، شماره ۶۵؛ "چهار عاملی در توسعه علوم سیاسی و روابط بین الملل موثر افتاد"، سال ۸۵، شماره ۷۱؛ "نوسازی سیاسی و شکل گیری احزاب در جمهوری اسلامی ایران (براساس رویکرد هانتینگتون"، سال ۸۸، شماره ۴.